

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینة ایران

فرستنده: علی کاظمی- ایران

۰۴ سپتمبر ۲۰۱۷

گزارش یک دیدار:

امیدوارم ترشی‌های پائیز را با رضا درست کنم

بیدارزنی:

صبح جمعه بود و ما کوچه پس‌کوچه‌های جیحون را با گپ‌وگفتی دوستانه طی می‌کردیم. نشانی را نگاه می‌کردم که اشتباه نیامده باشیم. محله‌ای شلوغ با کوچه‌های تنگ و باریک و جویهای وسط کوچه که نشان از قدیمی بودن این محله داشت. به بن‌بست گلچین رسیدیم. دنبال پلاک بودیم که در باز خانه‌ای توجه‌مان را جلب کرد. حدس زدیم پلاک مورد نظر ماست. با سلام بلندی وارد شدیم و ربابه رضائی به استقبال‌مان آمد. با خوشروئی دیده‌بوسی کردیم و او ما را دعوت به نشستن کرد. خانه‌ای کوچک اما صمیمی با اهالی مهمان‌پذیر. گوشه‌خانه پلاستیک بزرگی پر از ادویه و فلفل و زردچوبه و دیگر وسایل تهیه ترشی وجود داشت. خانم رضائی همسر رضا شهابی، با لبخندی مهربان برایمان چای آورد و صحبت را شروع کردیم. از پرونده رضا شهابی پرسیدیم که چطور پیش می‌رود. گفت: «هنوز پیشرفت چندانی نداشته و اوضاع همان است که بود. اول گفته بودند باید بیاید سه ماه باقیمانده زندانش را برود اما حالا حرفشان را عوض کرده‌اند. سه ماه را به پنج ماه افزایش داده‌اند و حکمی را که در گذشته، سر جریان شلوغی‌های زندان اوین، نامربوط برای او بریده بودند دوباره علم کرده‌اند، یک سال! حکمی که تا حالا هیچ خبری از آن نبود. با احتساب این، گفته‌اند یک سال و پنج ماه باید بماند، همچنین مرخصی‌های پزشکی را هم غیبت حساب کرده‌اند و باید علاوه بر یک سال و نیم، ۹۶۸ روز دیگر هم در زندان بماند». اما او امیدوار بود که رضا شهابی برمی‌گردد و ترشی‌های پائیز امسال را دوباره با هم درست خواهند کرد.

ربابه رضائی گفت: «از وقتی که رضا از شرکت واحد اخراج شده ما نه بیمه داریم و نه حقوق. برای گذران زندگی این مغازه را زدیم. چندان هم فروش ندارد. مشتریان ما بیشتر دوستان هستند اما هر کسی مگر چقدر ترشی و ربّ و مربا لازم دارد. در ملاقات قبلی رضا می‌گفت اگر سخت‌تان است و فروش هم نداریم که فایده ای ندارد، تعطیلش کن. به او گفتم اگر تعطیلش کنیم از کجا بیاورم بخوریم، زندگی خرج دارد. دو تا فرزندمان امسال دانشجو می‌شوند و خرج دانشگاهشان هم هست». ما با خوشحالی گفتیم: «چه عالی که بچه‌ها قبول شدند». خانم رضائی گفت: «بله دخترم با معدل بالائی که داشت بدون آزمون وارد دانشگاه تهران شد. پسر هم کنکور داد و قبول می‌شود»

انشاءالله». او اضافه کرد: «پسرم خیلی کمک کار من است. صبح و شب او می‌رود مغازه و من ترشی و مربا و این چیزها را درست می‌کنم».

پرسیدیم از مسئولین کسی به سراغتان نیامده برای پیگیری یا کمک یا دلجوئی؟ ربابه خانم درحالی‌که چایش را می‌نوشتید گفت: «نه هیچ کسی نیامده به سراغمان. فقط وزیر کار پیگیر بیمه‌مان شده که ما به او گفتیم اول جان رضا را نجات بدهید، جانش در خطر است. بیمه سلامت‌مان تازگی‌ها درست شده ولی فایده‌ای ندارد و چندان هزینه‌های درمان را کاهش نمی‌دهد. ما هیچی نمی‌خواهیم فقط آزادی رضا را می‌خواهیم. قبلاً که رضا آزاد بود شب‌ها با موتور می‌رفتیم سفارش‌های مشتری‌ها را (ترشی و مربا و ربّ و این چیزها) می‌رساندیم به دستشان اما حالا که نیست دیگر نمی‌توانیم این‌طوری سفارش قبول کنیم. سخت شده کار».

از خانم رضائی پرسیدیم تا حالا پیش آمده کسی به عمد مزاحم کسب و کارتان شود؟ و ایشان در جواب گفت: «نه واقعاً هیچ کسی تا حالا مزاحمتی برای کسب و کار و زندگی ما نداشته است و خدا را شکر زندگی ما بدون این دردسرها می‌گذرد». بعد هم ادامه داد: «من و خانواده‌ام دوست نداریم کسی از زندگی و شرایط ما و همین‌طور زندانی بودن رضا سوءاستفاده تبلیغاتی کند. رضا اهل این چیزها نیست و به ما هم می‌گوید که قاطی تبلیغات جناح‌ها نشویم».

به او گفتیم خیلی سخت است با دو نوجوان که دانشگاهشان به‌زودی شروع می‌شود این شرایط را پیش ببرید. صبر و روحیه بالائی می‌خواهد. گفت: «دقیقاً همین‌طور است اما امیدمان به آزادی رضا است. سه هفته است که به ما ملاقات حضوری داده‌اند ولی هر بار که می‌رویم می‌گویند نمی‌شود و فقط کابینی او را می‌بینیم. دست راست و انگشتانش بی‌حس شده و حال خوبی ندارد. ما فقط آزادی و سلامتی رضا را می‌خواهیم».

دختر رضا شهابی در ادامه در ارتباط با وضعیت پدرش در ادامه اعتصاب غذایش گفت: بار آخری که به ملاقاتش رفتیم بابا موقع برگشتن به سلول زندان از شدت ضعف افتاد.

در پایان این دیدار دو جلد کتاب از طرف گروه بیدارزنی به خانم ربابه رضائی و همسر گرانقدرش رضا شهابی تقدیم شد.